

هو الله

در نزد عموم عقلا مسلم است که عالم طبیعت ناقص است و محتاج تربیت ملاحظه میکنید اگر انسان تربیت نشود در نهایت توخّش است انسان را تربیت انسان کند اگر بر حالت طبیعت گذارده شود مثل سائر حیوانات است نظر بممالک متمدنه کنید که انسان تربیت شود کسب فضائل کند متمدن شود عاقل گردد عالم شود کامل گردد لکن در ممالک متوخّشه مثل اواسط افریقا چون تربیت نمیشود لهذا بر حالت توخّش میماند فرقی که در ممالک امریکا و اواسط افریقا است این است که اینجا تربیت شده اند آنجا تربیتی نیست و اهالی افریقا بر حال طبیعی باقی اما اهالی امریکا تربیت شده اند تربیت شاخ کج را راست کند جنگل را بوستان نماید درخت بی‌ثمر را باثمر کند خارستان را سنبلستان نماید تربیت ممالک مخروبه را آباد کند متوخّش را متمدن نماید تربیت جاهل را کامل کند انسان را از ملکوت الهی خبر دهد از خدا باخبر نماید انسان را روحانی کند کاشف اسرار طبیعت نماید آگاه بر حقائق اشیاء کند خلاصه نزد جمیع مسلم است که عالم طبیعت ناقص است و کمال طبیعت منوط بتربیت است اگر تربیت نباشد انسان مثل سائر حیوانات درنده است بلکه پست‌تر مثل اینکه بعضی اطوار از انسان گاهی صادر شده که از حیوان صادر نشده مثلاً حیوان بی‌تربیت هرچند درنده است روزی یک حیوان میدرد اما انسان بی‌تربیت درنده روزی صدهزار نفر میدرد ملاحظه کنید که نفوس درنده‌ئی که آمده اند از گرگ درنده‌تر و از حیوان پست‌تر بوده اند پس اگر انسان تربیت نیابد از حیوان بدتر است

و تربیت دو قسم است تربیت مادی و تربیت الهی فلاسفه عالم معلّمین مادی بوده اند مردم را تربیت طبیعی مینمودند لهذا سبب تربیت و ترقّی طبیعی شدند لکن مظاهر مقدّسه الهیه مرّبی الهی بودند ارواح و قلوب و عالم اخلاق را تربیت نمودند فلاسفه عالم اجسام را تربیت کردند مظاهر مقدّسه عالم ارواح را مثلاً حضرت مسیح علیه السلام مرّبی روحانی بود مرّبی ملکوتی بود مرّبی الهی بود ارواح را تربیت نمود عالم اخلاق را تربیت کرد حقائق معقوله را ترویج نمود اما حضرات فلاسفه مدنیّت را خدمت کردند بشر را من حیث المادّه تربیت نمودند و فی الحقیقه انسان محتاج هر دو هست تربیت طبیعی و تربیت الهی اگر چنانچه تربیت آسمانی نیابد مثل سائر حیواناتست مجرد کاشف حقائق محسوسه اند لکن خدا در انسان قوه‌ئی گذارده که کاشف حقائق معقوله است کاشف حقائق ملکوتیست آن قوه کاشف فیوضات الهی است آن قوه سبب حیات ابدی است آن قوه سبب حصول کمالات معنویست آن قوه انسان را از حیوان ممتاز نماید زیرا حیوان کاشف حقائق ناسوتی است انسان کاشف حقائق لاهوتی پس انسان هر چه ترقّیات مادیّه حاصل کند باز محتاج بنفثات روح القدس است محتاج تربیت الهی است محتاج فیض ملکوتیست تا انسان این تربیت را نیابد کامل نشود لهذا مظاهر مقدّسه در هر کوری ظاهر شدند تا نفوس را تربیت الهی کنند تا نقائص طبیعت را زائل نمایند کمالات معنویّه ظاهر کنند طبیعت نظیر جنگل است و حضرت مسیح باغبان الهی این جنگل را بوستان کرد اشجار بی‌ثمر را باثمر نمود این زمینها که بمقتضای طبیعت پر از خس و خاشاک بود باغ پر گل و ریحان نمود زمین را شخم کرد علفهای بیهوده را بیرون ریخت خارهایی که بمقتضای طبیعت روئیده بود جمیع را قلع و قمع نمود بعد از آنکه خارستان بود مزرعه و گلستان شد اگر بر حالت طبیعی میماند شبهه‌ئی نیست جنگل یا خارستان بود لکن دهقان جنگل را بوستان کند خارستان را مزرعه نماید این درختهای بی‌ثمر را باثمر سازد و علفزار را کشت‌زار کند مقصود این است که انسان هر قدر ترقّیات طبیعی نماید کسب کمالات مادیّه کند حیوان شمرده شود لهذا محتاج نفثات روح است محتاج تربیت الهی است تا حقیقت انسانی در نهایت جمال و کمال جلوه نماید تا ماصدق آیه تورات شود صورت و مثال الهی گردد استفاضه از حقائق ملکوتی کند بعد از آنکه زمینی است آسمانی شود ناسوتیست لاهوتی گردد جسمانی است روحانی

شود ظلمانیست نورانی گردد و این جز بنفثات روح القدس ممکن نیست که حیات ابدیه یابد و الا از حیات حیوانی بهیچوجه امتیازی ندارد مظاهر مقدسه روح جدیدی در اجساد میدمند عقل جدیدی بنفوس میدهند ترقیات عظیمه میبخشد عالم را روشن میکنند لکن مدتی نمیگذرد که باز تاریک میشود نورانیت آسمانی نیمیمانند احساسات طبیعی غلبه میکند مثل اینکه دهقان زمینی را معمور میکند بعد از آنکه علفزار بود زراعت پاکیزه مینماید خرمن حاصل میشود اما اگر متروک گذارده شود باز خارستان گردد علفزار شود عالم وقتی بقوت مظاهر مقدسه مزرعه بابرکتی بود باغ و بوستان بود ظلمت نادانی نبود نورانیت الهی آشکار بود لکن بعد از مدتی عالم بکلی تاریک شد ابدأ نورانیت الهیه نماند فیض الهی نماند تربیت روحانی نبود در همچو وقتی حضرت بهاءالله ظاهر شد در آن زمان ملل شرق در نهایت نزاع و جدال بودند ادیان خون یکدیگر میریختند مذاهب بجنگ و جدال مشغول بودند ابدأ آثار محبت نبود نورانیت آسمانی نبود در همچو وقتی حضرت بهاءالله ظاهر شد اعلان وحدت عالم انسانی فرمود که بشر همه بندگان خداوندند و جمیع ادیان در ظل رحمت پروردگار نهایت اینست که بعضی جاهل و ناقص و کودکند باید دانا و کامل و بالغ گردند در ظلمت طبیعت غرقند باید نورانی شوند خدا بهمه مهربان است الطاف الهی شامل کل است جمیع در بحر رحمت او مستغرقند و از فیوضات الهی مستفیض خلاصه نزاع و جدال را زائل کرد عداوت را از میان برداشت جمیع ادیان را با یکدیگر التیام داد مذاهب را با هم الفت بخشید بعد از آنکه در نهایت بغض بودند نهایت محبت حاصل نمودند امروز در ایران کسانی که اطاعت امر بهاءالله نموده‌اند در نهایت الفت و التیامند جمیعاً با هم در نهایت الفت و محبت‌اند حضرت بهاءالله فرمود عالم بشر از یک شجر است و جمیع ملل و اجناس عبارت از اوراق و افنان آن و خدا باغبان هیچ فرقی نگذاشته همه را تربیت فرموده نهایت بعضی جاهلند باید آنها را عالم نمود بعضی ناقصند باید آنها را کامل کرد مریضند باید معالجه نمود اطفالند طفل را باید تربیت کرد تا ببلوغ رسد اما همه بندگان خداوندند خدا پدر جمیع است بجمیع مهربان است و همه در بحر رحمتش مستغرق مادام او بکل مهربان است ما چرا نامهربان باشیم او بجمیع صلح است چرا ما در جنگ باشیم و در خرابی یکدیگر بکوشیم ملت را بهانه نمائیم مذهب را بهانه نمائیم وطن را بهانه نمائیم سیاست را بهانه نمائیم نام را بهانه نمائیم و بنزاع و جدال مشغول شویم خون یکدیگر را بریزیم خانمان هم را خراب کنیم آیا این سزاوار است تا آنکه در ظل همچو خدای مهربان هستیم که خطای ما را عفو کند و رحمت نماید عنایاتش را تغییر ندهد ولو هر چه عصیان و طغیان کنیم آیا سزاوار است چنین خدائی را مخالفت نمائیم او بهمه مهربان است ما نامهربان باشیم خلاصه حضرت بهاءالله چنین تأسیسی نمود و صلح عمومی را تعلیم فرمود پنجاه سال پیش بجمیع ملوک نامه نوشت و کل را برآستی و آشتی و حقیقت‌پرستی دعوت فرمود زیرا آفتی از حرب بدتر نه که منبعث از تعصبات است و مخالف رضای الهی ملاحظه نمائید که از بدایت تاریخ الی‌الآن بین بشر حرب و جدال است و این حرب یا منبعث از تعصّب سیاسی است یا منبعث از تعصّب جنسی است یا منبعث از تعصّب وطنی است یا تعصّب مذهبی جمیع این تعصبات هادم بنیان انسانیت خدا تعصّب ندارد ما چرا تعصّب داشته باشیم خدا بجمیع یکسان معامله میکند ما چرا مختلف معامله نمائیم همه زمین یک وطن است و کره ارض واحد جمیع بشر از یک وطنند و از سلاله آدم لهذا یک عائله‌اند و یک جنسند نه مختلف ما چرا باید مختلف باشیم چرا این حرب و نزاع در میان باشد چرا این جدال و قتال باشد باید متابعت رضای الهی نمائیم شبهه‌ئی نیست که رضای الهی در محبت و الفت است زیرا حرب هادم بنیان انسانی تا حرب زائل نشود عالم انسانی راحت نیابد

دیگر آنکه تقالیدی که در دست ادیان است مانع اتحاد و اتفاق است زیرا تقالید مختلف است اختلاف تقالید سبب نزاع و نزاع سبب قتال لهذا باید تقالید را ترک نمود و تحرّی حقیقت کرد چون حقیقت یکی است اگر کل تحرّی حقیقت نمایند شبهه‌ئی نیست که کل یکی شوند متحد و متفق گردند زیرا این همه نزاع از تقالید است و الا اساس ادیان الهی یکی

است و آن فضائل انسانیست هیچکس در فضائل اختلاف ندارد همه متفقند که فضائل نور است و رذائل ظلمت پس ما باید رجوع باسناد ادیان الهی نمائیم تقالید را ترک کنیم یقین است متّحد میشویم و بهیچوجه اختلافی نمیماند و دیگر آنکه دین باید مطابق با عقل باشد مطابق با علم باشد زیرا اگر مطابق با عقل و علم نباشد اوهام است خدا قوّه عاقله داده تا بحقیقت اشیاء بی بریم و حقیقت هر شیئی ادراک کنیم اگر مخالف علم و عقل باشد شبههائی نیست که اوهام است و اگر دین مانع الفت باشد بیدینی بهتر است زیرا دین بجهت محبّت و الفت است اگر دین سبب نزاع و جدال شود البتّه عدم دین بهتر است چه که بمنزله علاج است و علاج اگر سبب مرض شود البتّه عدم او بهتر است دیگر آنکه خدا جمیع را یکسان خلق کرده حضرت بهاءالله اعلان مساوات رجال و نساء فرمود که مرد و زن هر دو بندگان خدا هستند و کل بشر و در حقوق متساوی نزد خدا مردی و زنی نیست هر کس اعمالش بهتر و ایمانش بهتر در درگاه الهی مقربتر است در عالم الهی ذکور و اناث نیست در عالم ملکوت ذکور و اناث نیست جمیع یکی هستند لهذا رجال و نساء کل باید متّحد باشند مساوی باشند خلاصه اهالی عالم چون اکثر جاهل بودند حضرت بهاءالله اعلان فرمود که کل باید تحصیل علوم و فنون نمایند جمیع اطفال را داخل مکتب نمایند چه در شهرها چه در قریهها و این فرض است اگر پدر طفلی هرآینه عاجز باشد جمعیت بشریّه باید او را مدد نماید تا نفسی بی تربیت نماند و در مدارس هم تربیت جسمانی یابد و هم تربیت روحانی زیرا علوم مادّیه بمنزله جسد است و علوم الهیّه مانند روح باید در جسد دمیده شود تا جسد حیات یابد اما اگر روح نباشد جسد مرده است ولو در نهایت جمال باشد چون از فیض روح محروم باشد ثمری ندارد و بی نتیجه است بلکه نبودنش بهتر زیرا فاسد و متعفن میشود البتّه معدوم باشد بهتر است اینست که در انجیل میفرماید المولود من الجسد جسد هو و المولود من الرّوح هو الرّوح یعنی مادّیات بمنزله جسد است اما نفثات روح القدس روح است این جسد باید باین روح زنده شود از این جهت حضرت مسیح فرمود ولادت ثانویه لازم است و آن این است که وقتی انسان در رحم بود از جمیع این فیوضات محروم بود چون باین عالم آمد چشمش باز شد گوشش شنوا گشت دارای هوش و قوای جسمانیّه شد قوای روحانیّه حاصل کرد این مواهب را خدا در عالم رحم داده بود لکن در عالم رحم ظاهر نبود چون متولّد شد این مواهب ظاهر و هویدا گشت دید چشمی دارد گوشی باو عنایت شده جمیع کائنات را مشاهده مینماید دریائی می بیند صحرائی ملاحظه میکند باغ و بستانی می بیند از جمیع اینها در عالم رحم بیخبر بود هیچ خبر نداشت همین طور انسان باید از عالم طبیعت متولّد شود تا در عالم ماوراء طبیعت داخل شود یعنی از نقائص جهان طبیعی نجات یابد تا از فضائل عالم الهی بهره و نصیب گیرد زیرا طبیعت ناقص است جز این نمیتواند کشف روحانیات کند کشف ملکوت نماید و از عالم الهی خبر گیرد مثل اینکه در عالم رحم طفل محال بود از این عالم خبر گیرد بلکه منکر این عالم بود اگر کسی باو میگفت غیر از این عالم رحم عالمی وسیعتر هست آفتابست ماهی است باغ و گلستانی است انکار میکرد میگفت عالمی جز عالم رحم نیست اما چون متولّد شد دید این همه مواهبست ولی در عالم رحم هیچ خبر نداشت همین طور تا از عالم طبیعت انسان تولّد نیابد از عالم ملکوت خبر نگیرد از خدا باخبر نشود از روحانیات خبر حاصل ننماید از فیوضات الهی باخبر نگردد اما چون از طبیعت متولّد شد انوار مواهب را مشاهده نماید پس میدانند که ملکوت الهی منوط بتولّد ثانی است مظاهر مقدّسه برای تربیت بشر آمدند تا تولّد ثانی یابند از خدا خبر گیرند از ملکوت الهی باخبر شوند از حقائق الهیّه خبر گیرند مثلاً جزیره العرب در نهایت ظلمات بود و قبائل و عشائر نظیر حشرات نفوس انسانی مظاهر شیطانی و آفاق بکلی محروم از اشراق نور رحمانی قوانین و آداب مخلّ سعادت عالم انسانی فضائل منسوخ رذائل مقبول و مشروع از عالم الهی خبری نبود و از فیوضات نامتناهی اثری نه ناگاه از مطلع حجاز نور محمّدی تابید و آفتاب حقیقت از افق بطحا درخشید جزیره العرب روشن شد معلّم الهی بتعلیم پرداخت و مربّی حقیقی

تربیت فرمود خفتگان بیدار شدند و بیهوشان بهوش آمدند نوع انسانی ترقی نمود و آداب قدیم تدنی یافت تازیان آهنگ حجازی بلند نمودند و شهنازی در جهان مدنیّت زدند که زمزمه‌اش الی‌الأبد در آذان نوع انسان باقی است

پروردگارا آمرزگارا این جمع پریشان تواند و عاشقان جمال تو در این معبد مجتمع شده‌اند رضای تو طلبند الطاف تو جویند عفو و مغفرت تو خواهند خداوندا ما اطفالیم تو پدر مهربان ما ذلیلانیم تو عزیز بی‌مثل و بی‌همتا خدایا ما در نهایت عجزیم و تو قدرت محض ما فقیریم و تو غنی ما ناتوانیم تو توانا خدایا عفو گناه فرما و در پناه خود منزل ده از ظلمات ناسوت نجات بخش بنورانیّت لاهوت روشن فرما از عالم طبیعت نجات ده بعالم حقیقت رسان خدایا تشنگانیم عذب فرات بخش گرسنگانیم مائده آسمانی کرم کن مریضیم شفای ابدی عنایت فرما فقیریم کنز ملکوت ببخش در ظلّ عنایت خود مأوی بخش تا چشم بمشاهده انوار تو روشن کنیم و بگوش شنوا نداء تو را اصغا نمائیم خدایا مشامّ ما را باز کن تا رائحه گلشن عنایت استشمام کنیم خدایا ما را قوّت بخش تا در سبیل تو سلوک نمائیم در عالم ناسوتیم بعالم لاهوت هدایت کن ابواب ملکوت بگشا الطاف خود را شامل کن و فیض خود را کامل فرما توئی غفور توئی رحمن توئی رحیم و توئی بخشنده و مهربان

این سند از [کتابخانه منابع بهائی](http://www.bahai.org/fa/legal) دایرود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقرّرات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۳۱ اوت ۲۰۲۳، ساعت ۱۱:۰۰ قبل از ظهر